فهرست

**مقدمه 2**

دلیل هشتم: روایت خثعمیه 3

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / نکاح

# مقدمه

عرض شد که دو قاعده عامه در روابط جنسی میان اشخاص وجود دارد و آن عبارت است از نظر یا تماسی که در آن التذاذ یا قصد التذاذ باشد و قاعده دوم عبارت بود از نظر با ریبه که غال با در مسائل ملاحظه می‌کنید در عروه یا تحریر که اینجا نظر جایز است مثلاً نظر به ذمیه یا نظر به وجه و کفین یا نظر به محارم همان جاهایی که گفته‌شده نگاه جایز است یک استثنائاتی دارد الّا اِذا کانَ مُتِلَذِذًا کانَ فیه رِبیتاً این یا خوف فتنه یا خوف وقوع محرم امثال این‌ها بحث بود و عرض شد که ادله‌ای برای آن در کتب فقهی برای آن برشمرده شده یا قابل اقامه بود این دو دلیل اخیر ﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا﴾ و ﴿وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ﴾ به‌طور مستقل در ادله بحث نشده بود منتها ما دیدیم که به نحوی می‌شود این‌ها را تقریر کرد به بحث اضافه کردیم.

تابه‌حال ادله‌ای مکه بحث شده عبارت است از اجماع، مذاق شرع، ارتکاز متشرعه و علاوه بر این ها چهار آیه را بحث کردیم: 1- آیه ﴿لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ﴾

2- آیه ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾

3- آیه ﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا﴾

4- آیه ﴿لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ﴾

چهار آیه مورد استشهاد قرارگرفته دو آیه اول یکی از آن‌ها که آیه ﴿لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ﴾ بود آقای خویی آن‌ها تام گرفته‌اند و آقای زنجانی مناقشه داشتند و آیه ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ حضرت آقای زنجانی تأکید داشتند و ما در آن مناقشه داشتیم دو آیه‌ای را هم که افزودیم آیه ﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا﴾ و آیه ﴿لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ﴾ می‌توانست مورد تمسک قرار بگیرد منتها مناقشه داشت.

سؤال: در خصوص فواحش من تحقیقی کردم در اشعار عرب به هر عملی که در رفتار و گفتار که زشتی و قبح آن معلوم است گفته می‌شود در مقابل منکر که در رفتار و گفتار باشد ولی زشتی و قبحش ناشناخته باشد نظر علامه و مرحوم طبرسی هم همین است.

جواب: بله این معنای دومی بود که عرض کردیم. خیلی ما وارد تفصیل بحث نشدیم وگرنه جای مباحث بیشتری داشت و در حدی که مربوط به بحث ما بود مطرح کردیم و آن نکته را عرض کردیم

افزون بر این چهار آیه به‌عنوان دلیل ششم اگر اجماع و مذاق و ارتکاز را یک بسته بدانیم می‌شود دلیل ششم ولی اگر بخواهیم تفصیلی بشماریم می‌شود 1- مذاق شرع 2- اجماع 3- ارتکاز متشرعه و چهارتا هم آیه که گفته شد این‌ها می‌شود هفت‌تا و دلیل هشتم چند تا روایت است.

# دلیل هشتم: روایت خثعمیه

ما در اینجا اتکا به اینترنت کردیم و نشد که متن را دربیاوریم ولی مفاد را عرض می‌کنیم این روایت خثعمیه که در کتب به آن تمسک شده ازجمله کتاب النکاح آقای مکارم این روایت متنش را کامل آورده است این روایت عامی است البته در بحار مرحوم علامه این روایت را نقل کرده‌اند اما اصل این روایت عامی است و از سنن بیهقی است سنن اکبری بیهقی در خود منابع عامی هم ارسال دارد بنابراین هم مرسله است هم عامی است ازاین‌جهت سند اعتبار ندارد مگر کسی قائل اعتباربخشی به شکل تسامحی باشد یعنی مشرب وسیع‌تری داشته باشد مثلاً حضرت آقای مکارم این‌طور سریع‌تر میگویند مضمون مطابق قواعد است پس درست است و اگر کسی مشرب اضیقی داشته باشد این روایت را به‌تنهایی اعتبار ندارد به جهت عامی بودن و ظاهراً ارسال هم دارد. در کتب ما در بحار از سنن بیهقی نقل‌شده شاید هم در مستدرک نقل‌شده باشد. قصه این روایت این است که حضرت حج مشرف بودند در حال طواف بودند و فضل بن عباس پسرعمویشان‌ همراهشان بود و کان اردفه پیامبر سوار بودند او هم پشت سرشان بود و در همین حال خثعمیه که زنی بود از آن طایفه آمد تا سؤالی از حضرت بکند در همین حین متوجه شد که فضل و خثعمیه نگاهی به هم می‌کنند و حضرت سر فضل را گرفتند و برگرداندند که نگاه نکند و فرمودند رَأیتُ شاباً و شابة فلم آمنِ الشیطان علیهما جمله مورد استشهاد هم همین است و محل استشهاد همان صرف وجه فضل بن عباس است که به این جمله تعبیر شد وقتی از حضرت سؤال شد که چرا سر او را برگرداندی حضرت فرمودند دو جوانی بودند و من نگران بودم که شیطان آن‌ها را وسوسه کند این روایت خثعمیه است که صرف وجه فضل بن عباس و وقتی از حضرت سؤال شد که چرا این کار را کردی فرمودند: رَأیتُ شاباً و شابه فلم آمن الشیطان علیهما. ازاین‌جهت من سر او را برگرداندم. استدلالی که برای ریبه در اینجا شده این است اینجا مبرز نیست که تلذذی در کار بوده بیشتر ریبه بود حضرت نگران این بودند که این نگاه ولو تلذذ هم نداشته باشد سرآغاز یک فتنه‌ای باشد و وقوع محرمی را در پی داشته باشد و این نظر مبدأ یک محرمی باشد حضرت اقدام کرد و سر او را برگرداند این نشان می‌دهد که این نگاه اشکال داشت که حضرت اقدام عملی کردند اقدام عملی حضرت برای این‌که نگاه نکند و تعلیل این‌که فَلَم آمَنِ الشَیطان علَیهما این افاده می‌کند که نگاه با ریبه و خوف وقوع در محرم و پیامد منفی در گناه اشکال دارد و حضرت نهی از منکر عملی کرده‌اند و در مراتب نهی از منکر هم گرچه گفته‌شده اول به قول است بعد به فعل ولی آن فعلی که مترتب بر آن است فعلی است که در آن‌یک حدت و شدتی دارد و الا اگر فعل عادی دوستانه باشد در عرض قول هم می‌تواند قرار بگیرد. آن مراتبی که گفته‌شده بعضی از افعال است که در مرتبه بعد قرار می‌گیرد وگرنه این فعل طبیعی که حضرت سرش را برمی‌گرداند این با قول فرقی نمی‌کند.

بنابراین استدلال به این روایت برای حرمت نظر با ریبه شده است. بر اساس اینکه حضرت اقدام عملی در برابر این منکر کرده‌اند. این اقدام عملی حضرت در صرف وجه فضل ابن عباس. این نشان‌دهنده این است که آن کار حرام بوده و حضرت از باب نهی از منکر اقدام کرده‌اند. بنابراین استدلال متوقف بر این است که این نهی از منکر عملی است و نهی از منکر هم افاده می‌کند منهی‌عنه حرام است. رأیت شابا و شابه فلم آمن الشیطان علیهما مؤید این است و مؤکد این است که کار حرامی در کار بود. این معلوم می‌شود عمل شیطانی بود. اگر ذیل نداشت سریع‌تر می‌شد پاسخ داد اما ذیل استدلال را تقویت می‌کند. این استدلال به روایت است و اولین روایتی است که به‌عنوان دلیل هشتم ذکر کردیم.

پاسخ این روایت چندان مشکل نیست و وضوح دارد.

اولین پاسخ همان بحث‌های سندی است که عرض شد و اینکه ازلحاظ اعتبار نمی‌شود به این روایت به‌تنهایی اعتماد کرد. در هر روایت ضعیفی اینکه ممکن است با انضمام به روایات دیگر به حد اعتبار برسد به‌عنوان استفاده و ذم روایات ضعاف یا اینکه قرائن داخلی به آن ضمیمه شود این ممکن است اما به‌تنهایی نمی‌شود به آن تمسک کرد.

ثانیاً آنچه داریم سیره و اقدام حضرت است البته سیره‌ای است که قولی به آن ضمیمه شده است. اینکه حضرت وجه ابن عباس را منصرف کردند می‌تواند اقدام واجب باشد می‌تواند اقدام مستحب باشد حتی می‌تواند اقدام جایز باشد. اشکال دوم این است که سیره و رفتار عملی فقط دلالت بر جواز به معنای اعم می‌کند. فعل معصوم فی حد نفسه بیش از جواز به معنای اعم افاده نمی‌کند. یعنی با اباحه و استحباب و وجوب قابل جمع است. هیچ‌کدام را تعیین نمی‌کند. در طرف ترک هم جواز به معنای اعم اباحه و کراهت و حرمت است. اینجا هم بنابراین ممکن است بگوییم سیره‌ای است که حضرت انجام داده‌اند. حداکثر هم می‌توان گفت این کار رجحان داشت اما اینکه کار واجب بود تا مفید حرمت باشد این استفاده نمی‌شود. پس این هم اشکال دوم است. سیره به‌عنوان رفتار معصوم لایفید الا الجواز بالمعنی الاعم که قابل جمع با سه حکم است. حداکثر ممکن است ادعا شود قرینه‌ای بر رجحان وجود دارد. اما اینکه افاده وجوب کند تا استدلال تمام شود این قرینه نیست.

ممکن است این را کسی جواب دهد که ما اینجا همان‌طور که قرینه بر رجحان داریم ممکن است بگوییم قرینه بر وجوب داریم. آن قرینه همان انضمام قول به این فعل است. گاهی سیره‌ها مجرد از قول‌اند که بحث‌هایی که عرض کردیم می‌آید. گاهی هم سیره منضم به قولی می‌شود که قرینیت پیدا می‌کند که از دلالت‌های عام گسترده به دلالت‌های خاص بیاورد.

بارها عرض کردیم الآن هم کوتاه عرض می‌کنیم. آنچه اصولیین در باب نطاق و محدوده دلالت سیره ‌این است که فعل فی حد نفسه لایفید اکثر من الجواز بمعنی الاعم که قابل انطباق بر وجوب استحباب و جواز است. ترک فعل معصوم هم لایفید اکثر من الجواز بالمعنی الاعم که قابل جمع با اباحه و کراهت و حرمت است. اما عرض کردیم که این دلالت فی حد نفسه و اولیه فعل معصوم است. اما انواع قرائن می‌توان پیدا کرد برای اینکه سیره فعلی دلالت بر رجحان بکند یعنی اباحه را کنار بزند. یا در سیره ترکی اباحه را کنار بزند و مرجوحیت را افاده کند که قابل جمع با کراهت و حرمت است. انواع قرائن این نقش را می‌تواند ایفا کند. مرحله سوم این است که گاهی ممکن است قرائنی در سیره فعلی پیدا کنیم که دلالت سیره فعلی را به حد وجوب برساند. یا دلالت سیره ترک معصوم را به حد حرمت و الزام برساند. سابق می‌گفتیم شایسته است در اصول و در باب سیره معصوم که انواعی از این قرائن در اصول مطرح بشود. جایی در مقدمه کتاب سیره تربیتی که مال خیلی سال‌های قبل است گفته‌ایم و در سال‌های قبل هم گفته‌ایم. انواع قرائنی که جواز بالمعنی الاعم را به حد رجحان یا مرجوحیت می‌رساند یا حتی به حد وجوب یا حرمت می‌رساند.

پس فعل معصوم اولاً لایفید الا الجواز بالمعنی الاعم. گاهی قرائنی ضمیمه می‌شود مفید رجحان می‌شود و گاهی قرائنی می‌آید که مفید وجوب می‌شود. در طرف ترک هم همین‌طور. با دقتی می‌توان چیز دیگری گفت که گاهی رجحان یا مرجوحیت مشترک را می‌گوید و گاهی الزام و گاهی استحباب بالمعنی الخاص را می‌گوید.

یکی از قرائنی که می‌تواند فعل را مفید رجحان کند این است که انضمام قول باشد. اینجا انضمام قول است. فلم آمن الشیطان علیهما ممکن است بگوییم از لم آمن الشیطان استفاده وجوب می‌شود. به‌عبارت‌دیگر ممکن است گفته شود علی‌رغم اینکه سیره لایفید اکثر من الجواز اینجا قرینه داریم که بالاتر از جواز است. دو قرینه داریم. یکی قرینه قولی است که رأیت شابا و شابه فلم آمن الشیطان علیهما و دیگری قرینه حالی است که صرف وجهه بگوییم این کار مباح می‌خواسته انجام دهد بعید است. شرایط و احوال دلالت می‌کند که رجحانی در کار است. پس دو قرینه وجود دارد که جواز به معنای اباحه نیست. یکی قرینه حالیه است که بدون وجه حضرت سر شخص را برگرداند. پس اقدام حضرت اقدامی مباح نبوده. قرینه دوم هم قرینه قولی است که رأیت شابا و شابه فلم آمن الشیطان علیهما و حضرت می‌خواسته با شیطان مقابله کند. تا اینجا دو قرینه است. و مناقشه درست است که فعل معصوم را از دلالت بر جواز به معنی الاعم که جوازش اباحه است بالاتر می‌آورد و آن را دال بر رجحان قرار می‌دهد اما سؤال بعدی این است ک استدلال به این اندازه تکمیل نمی‌شود رجحان بوده فعل الزام بوده اینجاست که سؤال می‌شود این دو قرینه حالیه و مقالیه افزون بر دلالت بر رجحان که با استحباب هم قابل جمع است می‌تواند مفید الزام و وجوب باشد یا نه و لذا وقتی میگوییم سیره لایفید اکثر من الجواز فوری جواب می‌دهیم که نه اینجا دوتا قرینه داریم که بالاتر از اباحه است منتها بلافاصله پس‌ازآن گفته می‌شود که آیا افاده وجوب می‌کند یا نه که جواب می‌دهیم که نه ممکن است که بگوییم لو کنّا نحن و هذه الروایت فقط و نمی‌شود که اطمینان پیدا کرد که این دو قرینه وجوب را افاده می‌کنند با بیانی ک در ذهنتان قطعاً نقش بسته فعل قرینه حالیه صرف وجه فضل بن عباس این رجحان را می‌رساند اما این‌که این نهی از منکر حضرت واجب بوده یا مستحب که الی ماشاالله از این نوع داریم حضرت برای احتیاط این کار را کرده و قرینه لفظی ذیل هم رأیت شابا و شابه فلم آمن الشیطان علیهما آن‌هم یعنی نگرانی داشتم که مشکلی پیش آید. اگر ما آن بحث‌های ریبه را نمی‌دانستیم و اینکه در آن فتوا به حرمت است و این‌که احیاناً در آن دلیلی داریم که تا حالا هم دلیل تامی نداشتیم در این صورت می‌گوییم حضرت کار احتیاطی می‌کند که کار راجح بوده بنابراین علی‌رغم دو قرینه حالیه و مقالیه که دلالت سیره را از سطح اباحه بالاتر می‌آورد اما بر الزام و وجوب محل تردید است اطمینانی نمی‌شود که پیدا کرد که با این قرائن بشود وجوب را اثبات کرد.

سؤال: قدر متیقن این است که کار فضیل مکروه بوده در این موقعیت؟

جواب: مرجوح بوده بهتر است به‌جای مکروه بگوییم مرجوح یا مکروه یا حرام بوده قدر متیقن این است مکروهیت چیز اضافه‌ای می‌خواهد کار پیامبر راجح بوده و واجب بودن و حرام بودن آن چیزی است که با این دو قرینه نمی‌توان به دست آورد.

سؤال: می‌شود بگوییم ریبه حرمت نفسی ندارد ؟

جواب: بی اشعار نیست ولی درعین‌حال نمی‌توان گفت دلالت دارد و در آینده به این برمی‌گردیم.

سؤال: ...

جواب: فعلاً ما میگوییم مرجوحیت است حالا این مرجوحیت غیری است یا نفسی یا طریقی سه احتمالی است که سابق در سایر ادله مطرح کرده بودیم ظاهر مشهور فقها مولوی نفسی است ولی آقای زنجانی این است که طریقی است. نکته‌ای ایشان میگویند بی‌حساب نیست که لم آمن با حکم طریقی و ارشادی سازگاری دارد

 اولاً تقریب به استدلال روایت خثعمیه آمد پاسخ داده شد به ضعف سندی و ثانیه این‌که این سیره است و سیره لایفیده الا الجواز و اگر هم بگوییم قرینه‌ای وجود دارد آن قرینه لایفید الا الرجحان اما این دو قرینه لاتفیدان الوجوب و الالزام جواز به معنای اباحه نیست و بالاتر است و دلالت بر رجحان اقدام می‌کند و مرجوحیت نگاه و ثالثاً این‌که اگر کسی بگوید که چرا این مرتبط با قاعده است؟ ممکن کسی بگوید مربوط به قاعده تلذذ است متلذذانه بوده که حضرت جلواش را گرفته پس اگر بگوییم این دو قرینه افاده از وجوب می‌کرده و حضرت جلوی حرام را گرفته‌اند و با ملازمه حرمت نظر را می‌رساند این نظر ریبه ای نبوده که تلذذی در آن نباشد و از محل نزاع بیرون می‌رود و وارد قاعده اول می‌شود یعنی حرمت نگاه متلذذانه و این‌که در مقام نهی از منکر است قرینه حالیه ظهور اولیه‌اش این است که مصداق نهی از منکر است و حضرت نهی از منکر می‌کند به همان معنای طبیعی‌اش فلم آمن الشیطان علیهما هرچند به ذهن می‌آید که احتیاط است ولی ممکن است کسی بگوید شاید این‌یک احتیاط لازم بوده این از یک‌جهت و جهت دیگر این‌که جوان ‌وقتی جذب شود در نظر این با تلذذ همراه است و ممکن است در آینده او را به سمت گناهی ببرد بیشتر تناسب با تلذذ دارد این هم جواب سومی است که ممکن است کسی بدهد که خارج از محل نزاع است. منتهی این جواب سوم هم پاسخ دارد. اولاً ظهور بیشتر این رأیت شابا و شابه فلم آمن الشیطان علیهما و اینکه حضرت با ملاطفت انجام می‌دهد حال طبیعی هم دارد و تغیری پیدا نکرده نشان می‌دهد بالفعل تلذذی در کار نیست و بیشتر ریبه است و مربوط به قاعده دوم است. فرض هم بگیریم نمی‌شود و آن‌طرف هم قرینه وجود دارد در این صورت اجمال و تردید باقی است. اگر به‌اجمال برسیم اشکال وارد است. منتهی جواب اصلی قصه این است که ظهور این در بحث عمل احتیاطی است. ظهور روایت در اقدام احتیاطی حضرت است که نگران است اتفاقی بیفتد. معلوم می‌شود تا آن‌وقت خبری نبوده. چیزی نبوده که الزامی بیاورد ظهور را از بین ببرد. تعیین احتمال تلذذ بعید است. به‌عبارت‌دیگر ازاین‌جهت که روایت ناظر به تلذذ است یا ریبه چند احتمال وجود دارد:

1.ظاهر تلذذ است.

2.ظاهر ریبه است که مشهور این تلقی رادارند.

3.هر دو را می‌گیرد. حضرت اقدامی کردند و اطلاقش هر دو را می‌گیرد.

4.اجمال دارد.

بین این‌ها شاید اظهر دومی باشد که ظهورش در عمل احتیاطی است که در این صورت در خود آن تلذذ نیست.

سؤال: ممکن است هیچ‌کدام نباشد و فقط نگاه ممتد که داشته باعث نهی پیامبر شده.

جواب: بله. این احتمال را ممکن است جای دیگر گفته باشیم.

5.ممکن است کسی بگوید صرف وجه فضل ابن عباس ممکن است از این باب باشد که نگاه به چهره و وجه و کفین حرام است و حضرت به این دلیل نگاه را برگرداند. این را سابق مطرح کردیم.

بنابراین اگر احتمال ابهام و جمع را کنار بگذاریم سه احتمال می‌شود: روایت ناظر است به:

1.تلذذ

2.ریبه

3.به حرمت نظر به وجه و کفین که با قطع‌نظر از تلذذ و ریبه است.

اظهر این است که با ریبه سازگارتر است. منتهی سند ضعیف است و الزامی بودن روایت هم غیرقابل‌قبول است.

نظر ما این است که روایت نه ناظر به وجه و کفین است و نه ناظر به تلذذ بلکه ناظر به ریبه است و ظاهرش بیش از مرجوحیت را نمی‌رساند. این هم دلیل هشتم که روایت شریفه بود.

مطلبی که فرمودند این روایت ازلحاظ دلالتش بر حکم طریقی و این‌ها چیست این را مجدداً بحث می‌کنیم. مشهور در این روایت مثل بقیه روایات حمل می‌کنند بر همان اصل اولی که حکم مولوی نفسی است. این اصل است. اگر بخواهیم از این عبور کنیم و بگوییم این ارشادی است و اگر مولوی است طریقی است قرائن خاصه می‌خواهد. سابق اشاره‌ای به این بحث داشته‌ایم و نظر آقای زنجانی را نقد کردیم و بعداً هم بحث خواهیم کرد.